

حساب میرزا را از بقیه جدا کنید

یادی از مرحوم آیت... میرزا احمد کفایی که نقش مهمی در مبارزه با توده‌های‌ها در مشهد داشت و اکنون ۵۱ سال از وفات او می‌گذرد

روزنامه نگار
امید حسینی نازار

کفایی، میرزا احمد جزو مشاوران نزدیک میرزا محمدتقی شیرازی بود و در پیکار بر ضد انگلیسی‌ها، به قدری مؤثر و قاطع بود که سرپرسی سایکس، دست‌نشانده انگلستان در عراق، هنگام پیشنهاد صلح، یکی از شرایط ترک مخاصمه را تحویل هفده نفر از رهبران انقلاب دانست که از جمله آن‌ها میرزا احمدکفایی بود. البته انقلابیون و مردم نجف هرگز او را تحویل ندادند و به همین علت، انگلیسی‌ها چند بار قصد ترور

عده‌ای از شاگردان امام^(ع) در حضورشان جمع شده بودند. سخن از علمایی به میان آوردند که در وقایع ۱۵ خرداد سال ۴۲ با امام^(ع) همراهی نکردند. یکی یکی آن‌ها را نام می‌بردند و از آن‌ها انتقاد می‌کردند. امام^(ع) ساکت بودند و سخنی نمی‌گفتند. تا اینکه صحبت از میرزا احمدکفایی شد. امام^(ع) سکوت را شکست و گفت: «حساب آقای حاج میرزا احمدکفایی را از بقیه افرادی که با دربار ارتباط داشتند جدا کنید. ایشان بر اساس اجتهاد و تشخیصشان برای تقویت حوزه‌ها و رفع نیاز مردم با دربار مماشات می‌کنند و نه به جهت مصالح شخصی» این سخن امام^(ع) فصل الخطاب برای کسانی بود که به هریپانه‌ای به دنبال تخطئه میرزا احمدکفایی بودند.

بعد از اتفاقات سال ۴۲ و دستگیری امام خمینی^(ع) میرزا احمدکفایی در باغ ملک‌آباد مشهد باسید صادق امیرعزیزی، سپهبد نیروی زمینی ارتش پهلوی، استاندار وقت خراسان و نایب تولیت آستان قدس رضوی دیدار داشت و از آن‌ها خواست تا برای آزادی علمای بازداشت شده اقدام کنند. میرزا احمدکفایی فرزند سوم آخوند خراسانی، فقیه بزرگ دوران مشروطه بود. پدرش جایگاه مهمی در حوزه علمیه نجف داشت و حمایت او از مشروطه خواهان فصل زرینی در تاریخ معاصر ایران باز کرد. شهرت کفایی برای میرزا احمد مربوط به کتاب مشهوری بود که پدرش در سال‌های حضورش در نجف تألیف کرد. کتاب کفایه هنوز هم یکی از آثار درخشان اصول شیعی است که در سطوح عالی حوزه تدریس می‌شود. از این جهت فرزندان آخوند را به کفایی، می‌شناختند.

میرزا در نجف به دنیا آمد و سال‌های نخست تحصیل را در این شهر گذراند و پس از گذراندن دروس سطح، در محفل درس پدرش حاضر شد. پس از اندک زمانی به درجه اجتهاد رسید، اما میرزا احمد روحیه‌ای انقلابی از پدرش به ارث برده بود و در عرصه سیاست نیز ورود کرد. در ۱۳۳۶ قمری که قیام مذهبی و ضد انگلیسی مردم نجف بر ضد انگلیسی‌ها آغاز شد، میرزا احمد از جمله رهبران مردم انقلابی بود. به نوشته عبدالحسین مجید



به او بگویند دوستش داشته باشد ...

اینکه خانمی از مشهد از کنار امام رضا^(ع) باروبنه جمع کرده و تصمیم گرفته سالگرد حاج قاسم کرمان باشد و وقتی رفته آنجا وسط معرکه تروریستی مورد اصابت ترکش و موج انفجار قرار گرفته و دچار مرگ مغزی شده و بنا به سفارش قبلی که به همسرش داشته اعضای پیکرش به بقیه‌بندگان خدا که نیاز داشتند اهدا شده. من ولی دهنم طور دیگری به این خبر نگاه می‌کنم. زنی مادری که این قدر همت داشته از مشهد بگوید وسط زمستان برود کرمان که یک روز سر مزار پهلوان کشورش یک فاتحه بخواند و برگردد حتما اهتمامی خاص بر زیارت امام رضا^(ع) که چند محله آن طرف تر از خانه اش بوده داشته.

شاعر و نویسنده
حامد مسکری

نمایی از مراسم تشییع شهید مریم قوچانی در مشهد

او را کردند که در هر بار ناکام ماندند. نقل است که میرزا محمدتقی شیرازی (معروف به میرزای شیرازی دوم) رهبر جنبش ضد اشغالگری عراق به حدی او را امین می‌دانسته که مَهرش را به وی داده تا هر چه را صلاح می‌داند بنویسد و از طرف میرزا مَهر کنند.

میرزا احمد در زمان حیات پدرش راهی ایران شد و شهر مشهد را برای اقامت خود انتخاب کرد. با ورود میرزا به این شهر، او با استقبال زیاد مردم و اهل علم روبه‌رو شد. در آن دوره‌ای که حوزه علمیه خراسان دوران رکود خود را پشت سر می‌گذاشت و رضاخان سعی داشت حوزه‌های علمیه را منزوی کند، میرزا نخستین کسی بود که همت کرد و حوزه مشهد را احیا کرد. او ریاست مدرسه سلیمان‌خان را برعهده گرفت. همان مدرسه‌ای که بسیاری از طلاب مشهد در آن تحصیل می‌کردند. رهبر معظم انقلاب نیز سال‌های نخست طلبگی اش را در این مدرسه گذراند. از مهم‌ترین ویژگی‌های رفتار سیاسی میرزا احمد کفایی، مخالفت شدید وی با فعالیت حزب توده و گسترش مارکسیسم بود. او ده‌ها هیئت مذهبی در خراسان تشکیل داد تا بتواند از جذب جوانان به مارکسیسم جلوگیری کند. حتی در زمان رضاشاه که براییی مجالس روضه علنی دشوار بود، او به صورت علنی مراسم روضه برگزار می‌کرد. روابط او با محمد رضا شاه نیز برای جلوگیری از گسترش فعالیت‌ها و تقویت کمونیست‌ها بود. عده‌ای از این روابط خشمگین بودند و او را متهم به سازش باشاه می‌کردند. مرحوم کفایی در پاسخ می‌گفت: «من چه حسن ظنی به شاه دارم که این خانواده برادر مرا کشته‌اند؟ لیکن تجربه سیاسی بعد از حوادث شهریور ۱۳۲۰ به من ثابت کرد که در ایران هر وقت حکومت مرکزی تضعیف می‌شود، توده‌ای‌ها پروبال می‌گیرند و با کمک‌های مالی و تبلیغی شوروی، ایمانی برای مردم ایران که مرکز تشیع و خانه اهل بیت^(ع) است باقی نمی‌گذارند. من هم برای حفظ اعتقادات دینی مردم با این‌ها مماشات می‌کنم...» مارکسیسم در آن دوران، دشمن مشترک پهلوی و قشر مذهبی جامعه بود. در اسناد ساواک نیز گزارشی از دیدار مرحوم آیت... مرعشی نجفی با میرزا احمدکفایی آمده که آقای مرعشی از مرحوم کفایی می‌خواهد با اعتراضات مخالفان شاه همکاری و همراهی کند.

میرزا احمد قفقیه‌ی مردم‌دار و در خانه‌اش همیشه بر روی مردم باز بود. او نقش مهمی در حل مشکلات مردم مشهد داشت. تشییع پاشکوه پیکر او در دی سال ۱۳۵۱ در مشهد خود نشان از محبوبیت فراوانش در میان مردم داشت.

قلب‌اوست. قلبی که از مغز فرمان می‌گرفته که خون پمپاژ کن و در هر تپیدن عشق بورز به امام رضا^(ع) و رفقایاش. مغز که آقا بالاسر قلب بوده از کار می‌افتد و دیگر قوای نیست که حسی از جهان دریافت کند و عطرش را میان دو بدن قلب بپاشد و بگوید دوست داشته باش و نوکری کن... چه کار و بار دنیا عجیب است به خود امام رضا^(ع) قسم، می‌بینی؟ مثلا خدا مقدر می‌کند یک آدم چشمش گوشش، دست و پا و پلک و پوستش چهل سال در این دنیا زیست کند و قلبش چندسال بیشتر، فکر کن خدا مقدر کند تا چهل سالگی آن قلب در قفسه سینه خود بتپد و بعدش کوچ کند به قفسه سینه آدمی دیگر، خیلی دوست دارم با آدم پذیرنده قلب این زن یک روزی گوشه صحن گوهرشاد بنشینم و حرف بزنم و بگویم از بعد از عمل عاشق تری؟ دل‌شوره‌هایت فرقی نکرده؟ به صاحب قبلی قلب فکرمی‌کنی؟ حواست هست به قلب شهیده‌ای که میان صندوق سینه تو امانت است؟ علم پزشکی و اعتقاد و کشف و سلوک یک وقت‌هایی یک‌جوری به هم می‌تابند و ممزوج می‌شوند که تو یقین می‌کنی این کار معمولی نیست. روی میز علم و بیگ‌بنگ و شانس و اتفاق تشریح نمی‌شود. یک وقت‌هایی قلت این قدر تمیز است این قدر عاشق است، این قدر امام رضایی است که امام رضا^(ع) مثل یک گلدان بلور نازک مراقبش است و زیرباران ترکش و موج و ساجمه نگهش می‌دارد، عین یک باغبان مهربان می‌کاردش وسط گلدان سینه یکی دیگر و می‌گوید: تو دوست داشتیم را ادامه بده.

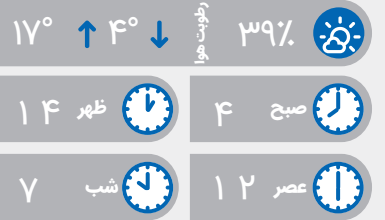
- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سعید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سعید مسجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱
- نمایر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱
- روابط عمومی: ۵۱ ۳۷۲۵۲-۳۸۴۹۰۳۸۴
- شماره پیامک: ۷۷۸۸۰۳۰۰۰

SHAHRRARANEWS.IR
۴شنبه
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir



سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- اذان ظهر ۱۱:۳۸:۵۱ نیمه شب شرعی ۲۲:۵۴:۰۱
- غروب آفتاب ۱۶:۳۴:۳۲ اذان صبح فردا ۰۵:۱۳:۳۰
- اذان مغرب ۱۶:۵۴:۴۴ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۳:۰۳

«زوار آقا» اولین مسافر مشهد بود



بخوان. خودش شروع می‌کرد و من هم عادت کرده بودم، همراه با او حمد و سوره می‌خواندم. هنوز وقتی مسیرم به زیرگذر حرم می‌افتد، حمد و سوره می‌خوانم، یکی برای امام رضا^(ع)، یکی برای پدر بزرگ و یکی برای دیگر درگذشتگان. چون پدر بزرگ در دهه ۴۰ از افغانستان به مشهد آمده بود و اولین زائر امام رضا^(ع) در فامیل بود، همه او را «زوار آقا» صدا می‌زدند. وقتی باهم حرم می‌رفتیم، می‌رفت یک گوشه می‌ایستاد، دوبار زیارت امین... می‌خواند، یکی از طرف خودش و یکی به نیابت از اموات و حالا من هروقت حرم می‌روم، سه بار زیارت امین... می‌خوانم که یکی از آن‌ها به نیابت از پدر بزرگ است. وقتی هم از حرم به خانه برمی‌گشتم در راه برای من از خاطراتش در اولین سفر به مشهد می‌گفت. از اینکه چقدر سختی کشیده تا از غزنی به مشهد رسیده و از حال غریبی که در اولین زیارت داشته می‌گفت.

روزنامه نگار
سید محمد رضا هاشمی

او آخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ چند سالی خانه خاله در یکی از فرعی‌های کوچ عبدالله بودیم. از آن خانه قدیمی‌ها که سقف چوبی داشت، پنجره‌هایش چوبی بود و حیاط دل‌بازی داشت که یک درخت انجیر کهن سال‌ها سال‌ها بود در گوشه حیاطش جا خوش کرده بود. من خوشمزه‌ترین انجیرهای عمرم را از آن درخت کندم و خوردم. آن روزها سر رفتن به خانه خاله بین من و خواهر برادرهایم دعوای بود و از هر فرصتی برای رفتن به آنجا استفاده می‌کردیم. یکی از این فرصت‌ها وقتی بود که پدر بزرگ می‌خواست برود خانه دخترش و چون نایبنا بود باید یکی از ما نوه‌ها او را همراهی می‌کردیم. معمولاً من با او همراه می‌شدم و در طول این همراهی چیزهای زیادی از او یاد می‌گرفتم. مثلاً وقتی اتوبوس فلکه طبرسی را رد می‌کرد و وارد زیرگذر حرم می‌شد، پدر بزرگ می‌گفت، ما به مرقد آقا امام رضا^(ع) نزدیکیم، حمد و سوره

خورشیدی و خاک تو خراسان رضا شد

من طیبی، سراغ دارم که پول دارو دوانمی‌خواهد
در ازای شفا از این مردم جز دلی مبتلا نمی‌خواهد
هر که دل را دخیل او سازد کاسه بر دیگران نمی‌یازد
با چنین خُم کسی گشایش از دیگ مهمانسرا نمی‌خواهد
بی‌پناه و غریب هم باشی در لطف و عنايتش باز است
احتیاجی به وقت قبلی نیست واسطه، آشنا، نمی‌خواهد
چه نمک دارد این لب گندم که کبوتر به سجده می‌بوسد؟
هر که طوقی او شود قفسی جز ضریح از رضا نمی‌خواهد
آفتابی چنانکه می‌دانی در پس سیم و زر نمی‌گنجد
بین این گیرودار بی‌سقفی گنبدی از طلا نمی‌خواهد
چیست در این زمین که فواره نیمه راه آسمان برگشت؟
آب هم چون کبوتر او جوش را جز در این خاک پا نمی‌خواهد
دوش در دوش آب و آیین زائر ساحت زلالتش باش
کعبه مستی و تهیدستی سعی را بی‌صفا نمی‌خواهد

امام رضا^(ع)

صدایمان را شنید

خانواده اعیانی از جلقا به مشهد آمده‌اند. آن‌ها ۵۰ سال برای این سفر چشم‌انتظار بوده‌اند و دختر کوچکشان زیارت‌اولی است. مادر خانواده می‌گوید: چچه‌ها آن قدر امام رضا(ع) را صدا زدند که بالاخر ما را طلبید و توفیق زیارت نصیبمان شد. چچه‌ها هم نایب‌الزباره هم‌کلاسی‌ها و معلم‌هایشان شده‌اند و قول داده‌اند تک‌تکشان را وقتی روبه‌روی ایوان طلا می‌ایستند و دعا می‌خوانند یاد کنند.



عکس: زهرا براتی‌اشهرآرا